

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه جزوات مصباح (۷)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم **محمدتقی مصباح یزدی (ره)**

تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

draghili.blog.ir

Sapp.ir/andishkade



ادله اثبات ولایت فقیه

دلایلی که برای اثبات ولایت فقیه اقامه شده به دو دسته ادله عقلی و ادله نقلی تقسیم می‌گردد. باید توجه داشت که علمای شیعه معتقدند برای اثبات به یک حکم شرعی ممکن است به چهار نوع دلیل استناد کنیم: ۱- کتاب ۲- سنت معصومین (علیهم السلام) ۳- اجماع ۴- عقل. از نظر علمای شیعه لازم نیست برای اثبات یک حکم شرعی حتماً آیه یا روایتی در دست داشته باشیم بلکه می‌توان با استفاده از عقل و دلیل عقلی معتبر نیز به حکمی از احکام شریعت اسلام دست یافت و آن را اثبات نمود. بنابر این، از نظر فقهی ارزش استناد به دلیل عقلی برای اثبات ولایت فقیه به هیچ روی کم تر از ارزش استناد به ادله نقلی و آیات و روایات نیست. ما در این جا ابتدا دو دلیل عقلی و بدنبال آن دو دلیل نقلی را برای اثبات ولایت فقیه ذکر می‌کنیم.

الف - دلایل عقلی

دلیل عقلی اول: این دلیل بطور خلاصه از مقدمات ذیل تشکیل می‌شود:

الف - برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه ضروری و لازم است.

ب - حکومت ایده آل و عالی ترین و مطلوب ترین شکل آن، حکومتی است که امام معصوم (علیه السلام) در رأس آن باشد و جامعه را اداره کند.

ج - بر این اساس که هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری در حد مطلوب و ایده آل آن میسر نباشد باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد، لذا در بحث ما هم هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم (علیه السلام) محروم بودند باید بدنبال نزدیک ترین مرتبه به حکومت معصوم باشیم.

د - اقریبیت و نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم (علیه السلام) در سه امر اصلی متبلور می‌شود: یکی علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)، دوم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوی)، و سوم کارآیی در مقام مدیریت جامعه که خود به خصلت ها و صفاتی از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویت ها... قابل تحلیل است.

بر اساس این مقدمات نتیجه می‌گیریم: پس در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) کسی که بیش از سایر مردم واجد این شرایط باشد باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده دار شود و با قرار گرفتن در رأس حکومت، ارکان آن را هماهنگ نموده و بسوی کمال مطلوب سوق دهد. و چنین کسی جز فقیه جامع الشرایط شخص دیگری نخواهد بود.

اکنون به توضیح این دلیل و هر یک از مقدمات آن می‌پردازیم:

مقدمه اول این دلیل، همان بحث معروف ضرورت وجود حکومت است که در فصل های پیشین هم از آن سخن گفته ایم. در آن بحث به پیش فرض های نظریه ولایت فقیه اشاره کردیم که یکی از پیش فرض های نظریه ولایت فقیه، پذیرش اصل ضرورت حکومت برای جامعه است و در همان جا گفتیم که اکثریت قاطع اندیشمندان علوم سیاسی و غیر آنها این اصل را قبول دارند و کسی در مورد آن تردیدی ندارد و تنها آنارشیست ها و مارکسیست ها در این مسأله مناقشه کرده اند. به هر حال دلایل محکم متعددی در مورد ضرورت وجود حکومت در جامعه وجود دارد که این مسأله را قطعی و یقینی می سازد. امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در این رابطه می فرمایند:

لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ (۱)

وجود حاکمی برای مردم، چه نیکو کار و عادل یا ستم گر و زشت کار، لازم است.

که این عبارت به روشنی گویای ضرورت وجود حکومت در جامعه است.

مقدمه دوم این دلیل هم بدیهی است و نیاز به توضیح چندانی ندارد. مراد از معصوم در این جا همان پیامبر و دوازده امام (علیهم السلام) هستند که به اعتقاد ما شیعیان از ویژگی عصمت برخوردارند؛ یعنی نه عمدأ و نه سهواً گناه و یا اشتباه نمی کنند و هیچ گونه نقص و اشکالی در رفتار و اعمال و گفتار و کردار و تصمیم های آنان وجود ندارد. این ویژگی باعث می شود که آنان واجد بالاترین صلاحیت برای به عهده گرفتن امر حکومت باشند. زیرا حاکمان و فرمانروایان یا بخاطر منافع شخصی و شهوانی خود ممکن است از مسیر حق و عدالت منحرف شوند و حکومتشان به فساد جامعه بینجامد و یا این که در اثر عملکرد سوء و اشتباه و تصمیمات نادرست و غیر واقع بینانه، موجبات فساد و تفویت مصالح جامعه را فراهم کنند. اما فردی که معصوم است همان طور که گفتیم به علت برخورداری از ویژگی عصمت، نه مرتکب گناه می گردد و نه دچار اشتباه در فکر و عمل می شود. از طرف دیگر در جای خود و در علم کلام بحث می شود که ویژگی عصمت نیز ریشه در علم و بصیرت کامل و وافر دارد که معصوم (علیه السلام) از آن برخوردار است. بنابراین به تعبیری می توان معصوم را انسان کاملی دانست که با برخورداری از عقل و علمی که در سر حد کمال است عمدأ و سهواً در دام هیچ گناه و اشتباهی گرفتار نمی شود. با چنین وضعی عقل هر عاقلی تصدیق خواهد کرد که حکومت چنین فردی دارای تمامی مزایای یک حکومت ایده آل و مطلوب خواهد بود و بالاترین مصلحت ممکن را برای جامعه تأمین و تحصیل می نماید.

مقدمه سوم این استدلال شاید به تعبیری مهم ترین مقدمه آن باشد. برای توضیح این مقدمه بهتر است از یکی، دو مثال استفاده کنیم:

فرض کنید ده نفر انسان، آن هم انسان های ممتاز و برجسته که وجود هر یک برای جامعه بسیار مفید و مؤثر است در حال غرق شدن هستند و ما اگر با همه امکانات و تجهیزات و افراد نجات غرقی که در اختیار داریم وارد عمل شویم فقط می توانیم جان هفت نفر از آنها را نجات دهیم و سه نفر دیگر غرق خواهند شد. در چنین وضعیتی عقل سلیم چه حکمی می کند؟ آیا می گوید چون نجات جان همه این ده نفر ممکن نیست و سه نفر آنان قطعاً غرق خواهند شد، دیگر لزومی ندارد

شما دست به هیچ اقدامی بزنید؟ یا می گوید اگر نجات جان همه ممکن بود البته باید برای نجات جان همه ده نفر اقدام کنیم اما اگر نجات جان همه ده نفر ممکن نبود در مورد هفت نفر باقی مانده تفاوتی نمی کند همه هفت نفر را نجات دهیم یا شش نفر را نجات دهیم یا پنج نفر را و یا آن که فقط برای نجات جان یک نفر اقدام کنیم و به هر حال در صورتی که نجات جان همه ممکن نباشد آن چه ضرورت دارد اصل اقدام برای نجات است اما علی رغم امکان نجات جان همه هفت نفر باقی مانده، تفاوتی نمی کند که برای نجات جان همه هفت نفر اقدام کنیم یا این که مثلاً فقط جان دو نفر یا حتی یک نفر را نجات دهیم؟ و یا این که قضاوت و حکم قطعی عقل این است که اگر نجات جان همه ده نفر (مصلحت تام و کامل) ممکن نیست باید برای نجات جان همه هفت نفر باقی مانده (نزدیک ترین مرتبه به مصلحت تام و کامل) اقدام کنیم و مجاز نیستیم حتی یک نفر را کنار بگذاریم؛ تا چه رسد به این که بخواهیم مثلاً پنج یا شش نفر دیگر را هم به حال خود رها کنیم و برای نجات جان آنان هیچ اقدامی ننماییم؟ مسلّم است که قضاوت و حکم قطعی عقل همین گزینه سوم خواهد بود و هیچ گزینه دیگری از نظر عقل قابل قبول نیست.

و یا فرض کنید انسانی در دریا مورد حمله کوسه واقع شده و ما اگر برای نجات جان او هم اقدام کنیم قطعاً کوسه یک یا دو پای او را قطع خواهد کرد و خلاصه اگر هم موفق شویم او را نجات دهیم حتماً دچار نقص عضو خواهد شد.

سؤال این است که در این صحنه عقل ما چه حکمی می کند؟ آیا می گوید چون بالاخره نمی توانیم او را کاملاً صحیح و سالم بیرون بیاوریم بنابراین دیگر لازم نیست کاری انجام دهیم بلکه کافی است بنشینیم و تماشا کنیم چه پیش می آید؟ یا عقل هر انسان عاقل و با وجدانی قطعاً حکم می کند که گر چه یقیناً یک یا دو پای او قطع می شود و دچار نقص عضو خواهد شد اما به هر حال باید برای نجات جان او بطور کاملاً صحیح و سالم (مصلحت صد در صد) مجوز عدم اقدام برای نجات یک انسان یک (مصلحت ناقص) و تماشای خورده شدن او توسط کوسه نخواهد بود؟ به نظر می رسد پاسخ روشن است.

قضاوت و حکم عقل در این دو مثال در واقع بر مبنای یک قاعده کلی است که مورد قبول و اذعان عقل است؛ همان قاعده ای که مقدمه سوم استدلال ما را تشکیل می دهد: «هنگامی که تأمین و تحصیل یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ مطلوب و ایده آل آن میسر نباشد باید نزدیک ترین مرتبه به حدّ مطلوب را تأمین کرد.» و بحث فعلی ما هم در واقع یکی از مصادیق و نمونه های همین قاعده کلی است. مصلحت وجود حکومت، یک مصلحت ضروری و غیر قابل چشم پوشی است. حدّ مطلوب و ایده آل این مصلحت، در حکومت معصوم (علیه السلام) تأمین می شود. اما در زمانی که عملاً دسترسی به معصوم و حکومت او نداریم و تأمین این مصلحت در حدّ مطلوب اولی و ایده آل میسر نیست آیا باید دست روی دست گذاشت و هیچ اقدامی نکرد؟ و یا این که علی رغم امکان تحصیل مصلحت نزدیک تر به مصلحت ایده آل مجازیم که از آن چشم پوشی کرده و به مصالح مراتب پایین تر رضایت دهیم؟ حکم عقل این است که به بهانه عدم دسترسی به مصلحت ایده آل و مطلوب حکومت، نه می توان از اصل مصلحت وجود حکومت بطور کلی صرف نظر کرد و نه می توان همه حکومت ها را علی رغم مراتب مختلف آنها یکسان دانست و رأی به جواز حاکمیت هر یک از آنها بطور مساوی داد بلکه حتماً باید بدنبال نزدیک ترین حکومت به حکومت معصوم و نزدیک ترین مصلحت به مصلحت ایده آل باشیم.

و اما در توضیح مقدمه چهارم و در واقع آخرین مقدمه این استدلال باید بگوییم آن چه که موجب تأمین بالاترین مرتبه مصلحت حکومت در حکومت معصوم می شود همه ویژگی های وی اعم از رفتاری، اخلاقی، علمی، جسمی و ظاهری، روحی و روانی، خانوادگی و.. نیست بلکه آن چه در این زمینه دخالت اساسی دارد یکی آگاهی کامل و همه جانبه او به اسلام و احکام اسلامی است که بر اساس آن می تواند جامعه را در مسیر صحیح اسلام و ارزش های اسلامی هدایت کند و دوم مصونیت صد در صد او از هر گونه فساد و لغزش و گناه و منفعت طلبی و... است و بالاخره بصیرت و درک جامع و کامل، و مهارتی است که در مورد شرایط اجتماعی و تدبیر امور مربوط به جامعه دارد. بنابراین، وقتی در مقدمه سوم می گوییم باید به دنبال نزدیک ترین حکومت به حکومت معصوم (علیه السلام) باشیم، این حکومت حکومتی است که در رأس آن شخصی قرار داشته باشد که از نظر این سه ویژگی در مجموع بهترین و بالاترین فرد در جامعه باشد. و چون در میان این سه ویژگی، یکی از آنها آگاهی و شناخت نسبت به احکام اسلامی است قطعاً این فرد باید فقیه باشد زیرا کسی که بتواند از روی تحقیق بگوید احکام اسلام چیست و کدام است همان فقیه است. البته فقهت به تنهایی کافی نیست و برخورداری از دو ویژگی دیگر یعنی تقوا و کارآیی در مقام مدیریت جامعه نیز لازم است.

بنابراین بر اساس این مقدمات که صحت هر یک از آنها را جداگانه بررسی کردیم نتیجه منطقی و قطعی این است که در زمانی که دسترسی به معصوم (علیه السلام) و حکومت او نداریم حتماً باید به سراغ فقیه جامع الشرایط برویم و اوست که حق حاکمیت دارد و با وجود چنین کسی در میان جامعه، حکومت و حاکمیت دیگران مجاز و مشروع نیست.

دلیل دوم عقلی: این دلیل نیز از مقدمات ذیل تشکیل می شود:

الف - ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شئون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال مشروعیت می یابد.

ب - این قدرت قانونی و حق تصرف در اعراض و نفوس مردم، از جانب خدای متعال به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) داده شده است.

ج - در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند یا باید خداوند متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است داده باشد.

د - اما این که خداوند در زمان عدم دسترسی جامعه به رهبر معصوم، از اجرای احکام اجتماعی اسلام صرف نظر کرده باشد مستلزم ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت است؛ بنابراین فرض دوم ثابت می شود که ما به حکم قطعی عقل کشف می کنیم اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام توسط کسی که اصلح از دیگران است داده شده است.

هـ - فقیه جامع الشرایط، یعنی فقیهی که از دو ویژگی تقوا و کارآیی در مقام مدیریت جامعه و تأمین مصالح آن برخوردار باشد صلاحیتش از دیگران برای این امر بیش تر است.

پس: فقیه جامع شرایط همان فرد اصلی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محروم اند از طرف خدای متعال و اولیای معصوم (علیهم السلام) اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام به او داده شده است.

اکنون به توضیح این دلیل و مقدمات آن می پردازیم:

مقدمه اول همان مقدمه ای است که تاکنون چندین بار به آن اشاره کرده ایم و هم در بحث پیش فرض های نظریه ولایت فقیه و هم در بحث نقش مردم در حکومت اسلامی و مبنای مشروعیت، نسبتاً به تفصیل به آن پرداختیم. حاصل سخن این بود که از آن جا که خداوند، آفریننده و مالک همه هستی و از جمله انسان هاست و از طرفی هم به حکم کلی عقل، تصرف در ملک دیگران و بدون اجازه آنان کاری ناپسند و ظالمانه است بنابراین حق تصرف در انسان و متعلقات او اولاً و بالذات در اختیار خداوند است و در مرتبه بعد می تواند این حق از طرف خداوند به افراد و انسان های دیگری داده شود.

مقدمه دوم نیز در بحث نقش مردم در حکومت اسلامی مورد بحث قرار گرفت و گفتیم که بر اساس اعتقاد همه مسلمانان، حق تصرف در اموال و اعراض و نفوس مردم از طرف خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) داده شده است. همچنین شیعیان معتقدند این حق بعد از پیامبر به دوازده نفر دیگر که از ویژگی عصمت برخوردارند نیز داده شده است.

مقدمه سوم و چهارم در واقع پاسخ به این سؤال است که اگر در زمانی مثل زمان ما مردم به پیامبر و امام معصوم دسترسی نداشتند تکلیف چیست؟ آیا علی رغم وجود احکام اجتماعی فراوان در اسلام، که اجرای آنها مستلزم داشتن تشکیلات حکومتی و قدرت سیاسی است، خداوند متعال از این احکام صرف نظر کرده و آنها را به کنار می نهد و تنها به احکام فردی اسلام و اجرای آنها بسنده می کند یا همچنان بر اجرای احکام اجتماعی اسلام تأکید دارد؟ به عبارت دیگر، در زمان عدم حضور معصوم در جامعه، عقلاً دو فرض بیش تر متصور نیست: یا غرض خداوند به اجرای احکام اجتماعی اسلام تعلق می گیرد یا تعلق نمی گیرد. اکنون صحت و سقم هر یک از این دو گزینه را بررسی می کنیم.

اگر بگوییم در زمان عدم حضور معصوم (علیه السلام) غرض خداوند به اجرای احکام اجتماعی اسلام تعلق نگرفته و خداوند از آنها دست بر می دارد و آنها را تعطیل می کند و تنها به احکام فردی اسلام از قبیل نماز و روزه و حج و طهارت و نجاست اکتفا می کند لازمه این فرض، نقض غرض و خلاف حکمت و ترجیح مرجوح از جانب خداوند است که محال است. توضیح این که:

اصولاً ما معتقدیم برقراری تشکیلاتی بنام دستگاه نبوت و فرستادن پیامبران و شرایع آسمانی بر این اساس بوده که خدای متعال، این جهان و از جمله انسان را بیهوده و عبث نیافریده بلکه غرضش به کمال رساندن هر موجودی به تناسب و فراخور ظرفیت وجودی آن موجود بوده است. انسان هم از این قاعده مستثنی نیست و برای رسیدن به کمال انسانی خلق شده است. اما از آن جا که عقل بشر به تنهایی برای شناسایی کمال نهایی انسان و حدود و ثغور و مسیر دقیق آن کافی نبوده لذا خداوند متعال با فرستادن پیامبران و ابلاغ احکام و دستوراتی در قالب دین، راه کمال را به انسان نشان داده و او را راهنمایی کرده است و تمامی دستورات و احکامی که در دین آمده است به نوعی در کمال انسان تأثیر دارد. بنابراین، دین در واقع همان برنامه ای است که برای به کمال رسیدن انسان ها ارائه شده است. با چنین تحلیلی، اکنون اگر فرض کنیم که خدای متعال بخش زیادی از احکام اسلام را تعطیل کرده و از آنها دست برداشته است این بدان معناست که خداوند غرض خود را که به

کمال رسیدن انسان بوده نقض کرده باشد زیرا آن چه که سعادت انسان را تأمین می کند و او را به کمالی که در خور و متناسب با ظرفیت وجودی اوست می رساند مجموعه احکام و دستورات دین است نه فقط بخشی از آن؛ و به همین دلیل هم، ایمان و عمل به بخشی از تعالیم دین و نپذیرفتن و انکار بخش دیگر آن، بشدت در قرآن نفی شده است:

أَفْتَوْمُنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ (۲)

آیا پس به برخی از کتاب ایمان می آورید و به برخی کفر می ورزید؟ پس پاداش هر کس از شما که چنین کند نیست مگر ذلت و خواری در زندگی دنیا و در قیامت به سخت ترین عذاب دچار خواهد شد.

و اصولاً اگر احکام اجتماعی اسلام هیچ تأثیری در سعادت و کمال انسان نداشت از ابتدا وضع نمی شد. بنابراین، تأثیر این دسته از احکام در سعادت و کمال انسان قطعی است و با این حساب بدیهی است که تعطیل آنها مخلّ به کمال و سعادت انسان و خلاف حکمت است و از خداوند حکیم علی الاطلاق محال است.

همچنین، همان طور که در توضیح یکی از مقدمات دلیل اول عقلی گفتیم بنا به حکم عقل، هنگامی که تحصیل و تأمین یک مصلحت لازم و ضروری در حدّ اعلا و کامل آن میسر نبود تحصیل نزدیک ترین مرتبه به مرتبه اعلا و کامل، واجب و لازم می شود و به بهانه عدم امکان تحصیل مصلحت کامل، نه می توان به کلی از آن مصلحت چشم پوشید و نه می توان علی رغم امکان نیل به مراتب بالاتر، به مراتب پایین تر از آن اکتفا نمود. اکنون با توجه به این قاعده می گوئیم لازمه اجرای احکام اجتماعی اسلام، تشکیل حکومت است که مصلحت و مرتبه کامل آن در حکومت معصوم (علیه السلام) تأمین می شود اما در صورت دسترسی نداشتن به معصوم و عدم حضور وی در بین مردم و جامعه، امر دایر است بین این که: الف - با اجازه اجرای این احکام به فردی که اصلح از دیگران است، بالاترین مرتبه مصالح حاصل از اجرای این احکام بعد از حکومت معصوم (علیه السلام) را تحصیل و تأمین کنیم؛ ب - علی رغم امکان نیل به مصالح مراتب بالاتر، حکم کنیم که تمام مراتب مصلحت یکسان اند و تأمین مراتب بالاتر لازم نیست؛ ج - علی رغم امکان وصول به بعض مراتب حاصل از اجرای احکام اجتماعی اسلام، به کلی از این مصلحت صرف نظر کرده و آنها را تعطیل نماییم. روشن است که از میان این سه گزینه، گزینه اول راجح و گزینه دوم و سوم مرجوح هستند و ترجیح مرجوح بر راجح، عقلاً قبیح و از شخص حکیم محال است.

با این بیان، مقدمه سوم و چهارم نیز برهانی شد و تا این جا ثابت شد که به حکم عقلی کشف می کنیم که در زمان عدم دسترسی مردم جامعه به معصوم (علیه السلام)، اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام توسط کسی که اصلح از دیگران است داده شده است و در غیر این صورت، نقض غرض و خلاف حکمت و ترجیح مرجوح از ناحیه خدای متعال خواهد بود.

اکنون پس از آن که تا این جا ثابت شد اجازه اجرای احکام اسلام در صورت عدم حضور معصوم (علیه السلام) به فردی که اصلح از دیگران است داده شده طبعاً این سوال پیش می آید که این فرد اصلح کیست و چه ویژگی هایی باعث می شود که

یک فرد برای این منصب اصلح از دیگران باشد؟ پاسخ این سؤال را نیز در توضیح مقدمه چهارم از دلیل اول عقلی روشن ساختیم و گفتیم از میان همه خصوصیات و صفات معصوم (علیه السلام) آن چه که باعث می شود حکومت وی کامل ترین حکومت باشد در واقع سه ویژگی عصمت، علم و آگاهی کامل به احکام و قوانین اسلام، و درک و شناخت وی نسبت به شرایط و مسائل اجتماعی و کار آمدی اش در تدبیر آنها می باشد. بنابراین کسی که در مجموع این سه صفت، شباهت و نزدیکی بیش تری به امام معصوم (علیه السلام) داشته باشد اصلح از دیگران است؛ و این فرد کسی نیست جز فقیه اسلام شناس باتقوایی که کارآمدی لازم را نیز برای تدبیر امور مردم و جامعه داشته باشد.

اکنون با اثبات این مقدمات نتیجه می گیریم که فقیه جامع الشرایط، همان فرد اصلحی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم در میان جامعه محروم اند از طرف خداوند و اولیای معصوم اجازه اجرای احکام اجتماعی اسلام به او داده شده است.

منابع:

۱. نهج البلاغه / خ ۴۰.

۲. بقره / ۸۵.

برای دریافت فایل های مصباح به وبگاه و کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیایید.

sapp.ir/andishkade

draghili.blog.ir